

بررسی و تحلیل نقش جریان‌های تأثیرگذار

در پیدایش حادثه عاشورا (۲)

گفتگو با حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر حسن رضایی مهر*

حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر حسن رضایی مهر در سال ۱۳۴۴ در شهرستان دزفول متولد و پس از اتمام دوره متوسطه و اخذ دیپلم وارد حوزه علمیه دزفول شد. تا سال ۱۳۷۰ دروس مقدمات و سطح (اتمام کفایتین) را در کنار تدریس پیوسته در مقاطع مختلف و برخی مسئولیت‌های رسمی و غیررسمی حوزوی به انجام رساند و در سال ۱۳۸۲ در دوره تخصصی کلام اسلامی فارغ‌التحصیل و موفق به اخذ مدرک سطح چهار (دکتری) کلام اسلامی با رتبه عالی گردید. ایشان در سال‌های متمادی به تدریس سطوح مختلف، در موضوعاتی از قبیل ادبیات، منطق، فقه، اصول، کلام، فلسفه، ادیان اشتغال داشته و دارند. مدیریت حوزه علمیه، مدیریت گروه بررسی مطبوعات مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه قم، نمایندگی طلاب و فضایی شهرستان‌های دزفول و شوشتر، ریاست مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات حوزه علمیه قم و... در سوابق مدیریتی ایشان قرار دارد. از آثار و تالیفات ایشان می‌توان به پنج عنوان کتاب و بیش از شصت مقاله در موضوعاتی از قبیل فقه، کلام، سیره علمی، سیاسی و اجتماعی ائمه هدی علیهم‌السلام اندیشه سیاسی اسلام و انقلاب اسلامی اشاره نمود.

اشاره

شماره پیشین مجله، بخش نخست گفت‌وگو با استاد رضایی مهر را از نظر گذرانیدیم، استاد به چند نکته پرداختند:

۱. تعریف اصطلاح خواص و عوام از منظر جامعه‌شناسی تاریخی؛

*. استادیار جامعه‌المصطفی علیه‌السلام العالمیه، rezaeimehr.h@gmail.com



۲. مکانیزم تأثیرگذاری خواص بر اذهان و رفتارهای عامه مردم؛
۳. بیان چکیده‌ای از تاریخ زندگی شخصیت‌های تأثیرگذار در حادثه عاشورا؛
اکنون در ادامه مصاحبه به بررسی عوامل انحراف خواص و عبرت‌ها و درس‌های
نهفته در حادثه عاشورا پرداخته و بحث نظری نقش خواص را به شکل ملموس و عینی
واکاوی می‌کنیم.

مجله پاسخ: جناب استاد! در مباحث پیشین اجمالاً اهمیت نقش خواص جامعه در
راهبری فکری و عملی توده‌ها به سمت صلاح یا فساد روشن شد و به عملکرد برخی از
خواص برجسته در صحنه عاشورا از ابتدا تا انتها هم به صورت عینی و ملموس اشاره
کردید. یقیناً عملکرد خواص در لحظه‌های حساس، به یکباره و بدون مقدمات فکری،
شخصیتی و اخلاقی آنها اتفاق نمی‌افتد؛ به نظر حضرت‌عالی مهم‌ترین زمینه‌ها و عوامل
انحراف خواص، عموماً و خواص نقش‌آفرین در حادثه عاشورا به طور خاص چیست؟

♦ خواص، در هر جامعه‌ای به لحاظ تبعیت و عدم تبعیت از حق، به خواص حق و
خواص باطل تقسیم می‌شوند. خواص حق خود دو دسته‌اند: دسته‌ای که به هنگام
انتخاب بین دین و دنیا - در شرایط حساس جامعه - جانب دین را گرفته و از دنیا و
متاع آن چشم می‌پوشند و گروهی که جانب دنیا را ترجیح داده و دین را به دنیا
می‌فروشند؛ یعنی در عین اینکه حق را شناخته و در مواقعی از آن طرفداری هم
کرده‌اند اما در مواقع لازم و حساس، انتخاب برتر را از میان این دو مقوله، دنیا و متاع
آن قرار داده‌اند. در تاریخ اسلام کم نیستند افرادی که وقتی افشای حق و یاری آن
لازم بود، کتمان‌ش کردند و حتی در مقابل آن قد علم نمودند؛ نام افرادی مانند طلحه،
زبیر و... که این‌گونه عمل کردند، هیچ‌گاه از تاریخ اسلام محو نخواهد شد. بسیاری از
خواص کوفه که مسلم‌بن عقیل و پس از او، حضرت سیدالشهدا علیه السلام را تنها گذاشته و
حتی با آن‌ها به جنگ برخاستند، کسانی بودند که حقیقت را می‌دانستند و حق و باطل
بر آنها مشتبه نبود. در واقع، همان‌طور که شما گفتید آنچه مهم است توجه به عوامل
این انحراف است؛ یعنی چه علل و عواملی باعث می‌شود که این دسته از خواص از
حق عدول کرده و به گونه‌ای تغییر موضع دهند که نسبت به دین یا بی‌تفاوت بوده و
یا در مقابل آن قرار گیرند؟

چند عامل به نظر مهم و کلیدی هستند:

۱. دور شدن از معنویت

یکی از علل انحراف خواص جامعه اسلامی خصوصاً در حادثه عاشورا، بریدگی از معنویت است که منشأ آن را باید پس از رحلت پیامبر ﷺ دانست؛ چرا که هدف اصلی رسالت انبیا نزدیک کردن بندگان به خدا و ایجاد معنویت در بین آنان بوده است. پیامبر اسلام ﷺ نیز انقلاب جهانی خود را بر اساس معنویت بنا نهاد و رسالت خویش را با دعوت به معنویات و فراخواندن بندگان به سوی خدای بی‌همتا آغاز کرد و با تکیه بر همین عنصر اساسی به درهم کوبیدن آثار شرک و گمراهی پرداخت و مردم را از بی‌راهه بت‌پرستی به صراط مستقیم خداپرستی هدایت فرمود. در سایه همین برنامه انسان‌سازی بود که تربیت‌یافتگان پیغمبر ﷺ، جلوه‌های بارز معنویت و ارتباط با خدا بودند، بدان‌گونه که خود را فرمانبردار حقیقی اوامر الهی می‌دانستند و در انجام دستورات دینی به مسابقه می‌پرداختند. مثلاً در برخی کتاب‌ها در توصیف یاران پیامبر آمده است که برخی از جوانان برای اینکه قدشان بلندتر نشان داده شود و اجازه حضور در میدان جنگ پیدا کنند، روی پنجه پای خود می‌ایستادند و هرگاه نوجوانی اجازه میدان رفتن می‌یافت، نوجوان دیگری برای آنکه او هم خود را به میدان برساند می‌گفت: من هم چون او قادرم بجنگم و برای اثبات این مدعی حاضر به کشتی گرفتن و مسابقه با او هستم!

در تفسیر مجمع‌البیان ذیل آیه ۹ سوره حشر ﴿وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ یکی از شأن نزول‌های این آیه را این چنین بیان می‌کند که مرد فقیری خدمت پیامبر ﷺ رسیده عرض کرد: گرسنه‌ام مرا سیر کن، حضرت دستور دادند تا از منزل طعامی برای آن مرد بیاورند، اما در منزل طعامی غذایی نبود. آن حضرت فرمود: «چه کسی امشب این مرد را مهمان خود می‌کند؟» مردی از انصار اعلام آمادگی کرد و آن شخص را به منزل خود برد، اما جز اندکی طعام و آن هم برای کودکان خود، چیزی نداشت، سفارش کرد غذا را برای مهمان بیاورند و به همسرش گفت: کودکان را به هر نحو که ممکن است خواب کن. سپس زن و مرد در تاریکی بر سر سفره نشستند و بدون آنکه چیزی از غذا را در دهان خود بگذارند، دهان خود را تکان





می‌دادند. مهمان هم گمان می‌کرد آن‌ها هم همراه او غذا می‌خورند. لذا، به مقدار کافی غذا خورد و سیر شد و آن‌ها هم شب را گرسنه خوابیدند. صبح خدمت پیامبر ﷺ آمدند، آن حضرت نگاهی به آن‌ها کرد و تبسمی نمود و بدون اینکه به آن‌ها چیزی بگوید، آیه مذکور را تلاوت فرمود و آن‌ها را در مورد ایشان و از خودگذشتگی‌ای که کرده‌اند، ستایش کرد.» اینها نمونه‌ای از معنویتی بود که آن حضرت در امت خود نهادینه کرده بود.

حقیقت آن است که علت اصلی این عقب‌گرد نامیمون را در افول معنویت در ضمیر مردم باید جست‌وجو کرد، بخصوص خواص که جلودار عوامند. وقتی خواص با روی‌آوری به دنیا، اسیر دست بسته مظاهر آن شدند و اسلام را در ظاهر به یک سری احکام خلاصه و روح معنویت که در توجه به خدا پیدا می‌شود را خود به خود از بین بردند و آنجاست که ماجرای سقیفه به راحتی و بدون هیچ دغدغه‌ای شکل گرفت و سفره‌خواران این ولیده نامبارک تا سال‌ها از نشستن بر سر این سفره و تناول از آن خسته نمی‌شوند تا آنجا که اهل بیت پیامبر ﷺ به مسلخ شهادت بروند.

نقطه اوج زوال معنویت، در زمان یزید بود؛ چرا که وی آشکارا به مبارزه با دین خدا برخاست، حاکمیت وسیع اسلام را تصرف کرد. از سویی، مردم هم که به فرمایش حضرت علی علیه السلام در خطبه ۲۱۰ «مع الملوک و الدنيا» هستند، گوهر گرانمایه معنویت را به بهانه‌های سخیف فروختند و آن‌گونه شد که خواص آن زمان در عین اینکه حسین علیه السلام را می‌شناختند و حدیث پیامبر ﷺ را در حق او و برادرش شنیده بودند که: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»، به مقاتله با او پرداختند.

مجله پاسخ: جناب استاد! شما به مسئله‌ای ریشه‌ای و بسیار مهم اشاره کردید، یقیناً رو آوردن به دنیا و گسستن از معنویت و هدف قراردادن لذت‌جوی و منفعت‌طلبی، مهم‌ترین عامل انحراف در میان خواص و عوام است اما پرسش مهمی که در اینجا مطرح می‌شود آن است که چه شد که پس از پیامبر ﷺ این معنویت به افول گرایید و دوباره جامعه مسلمانان بستری برای احیای امور غیرارزشی گردید و سال‌های سال، جامعه اسلامی را در سیطره خود قرار داد؟

♦ افول معنویت، معلول یک سری علل و عواملی بود که پس از رحلت پیامبر ﷺ در خواص و بزرگان جامعه اسلامی و به تبع آن، در پیروان آنها به وجود آمد. اموری مانند دنیاگرایی و روی آوری به مظاهر دنیا، غفلت از یاد خدا و سخنان پیامبر ﷺ و مهم‌تر از همه، تحریف مسئله خلافت از جایگاه اصلی خود، منشأ رخت برپستن معنویت و در نتیجه، پیدایش حوادث تلخی گردید. که به عنوان لکه‌های سیاهی در تاریخ روشن اسلام، ابدی شدند.

اجازه دهید من تأثیر چند تا از این عوامل را بیان کنم:

- غفلت از یاد خدا:

یاد خدا سبب نورانیت دل و صفای باطن است؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ آگاه باشید تنها با یاد خداست که دل‌ها آرامش می‌یابد. و ذکر خدا باعث دوری از معصیت و گناه می‌شود؛ چنان که مفاد آیه شریفه ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ همانا نماز، از بدی‌ها و زشتی‌ها دور می‌کند، بر آن دلالت دارد. بیانات پیامبر ﷺ نیز به منظور هدایت بشر و حفظ نورانیت و صفای باطن و بالاخره راه‌یابی به قرب حضرت احدیت است پس تا زمانی که انسان در یاد و ذکر خداست و روح و جان خود را به توصیه‌ها و ارشادات نبویه، مزین کرده است، از گمراهی در امان است و از سوئی، اعراض از یاد خدا و عدم توجه به احکام و فرامین الهی، که توسط حضرت پیامبر ﷺ به بشر ارائه گردید، چیزی جز گمراهی نیست: ﴿مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾ هر کس از ذکر و یاد من اعراض کند به دو مصیبت گرفتار می‌آید: یک مصیبت دنیوی که زندگی بر او تنگ و سخت می‌گردد و یک مصیبت اخروی که روز قیامت کور و نابینا برانگیخته می‌شود. بنابراین وقتی یاد خدا نباشد، جامعه از معنویت فاصله می‌گیرد.

- روگردان شدن از سنت پیامبر:

تاریخ اسلام بیانگر این مطلب است که پس از پیامبر ﷺ مردم به عقب برگشتند، دل‌ها از یاد خدا غافل شد و احادیث نبوی دستخوش کتمان و تحریف قرار گرفت. طبیعی بود که در چنین وضعیتی، جامعه از نور هدایت منقطع گردد و اثری از معنویت





باقی نماند تا آنجا که جامعه از تحمل وجود وصی رسول خدا، باب مدینه علم، در رنج و عذاب باشد. حضرت علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «زمانی که خداوند رسول خود را قبض روح فرمود، گروهی به قهقرا برگشتند (به اوامر و نواهی حضرت رسول پشت کرده، دوباره به راه ضلالت و گمراهی قدم نهادند) و راه‌های گمراهی آنان را هلاک ساخت و بر آراء و اندیشه‌های نادرست خود اعتماد نمودند [احکام را از پیش خود نادرست بیان کرده و مردم را به پیروی از آن وادار می‌نمودند] و از غیر رحم و خویش [رسول اکرم صلی الله علیه و آله] متابعت نمودند و از سبب هدایت و رستگاری [یعنی اهل بیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله] که مأمور به دوستی آن بودند، دوری کردند.»

آیا این کلمات نورانی، چیزی غیر از اعراض خواص و به تبع آن‌ها، امت را از یاد خدا و پشت کردن به سیره و سنت پیامبر تداعی می‌کند؟!

آیا از بیان شریف امام حسین علیه السلام در وصیت‌نامه خویش به هنگام خروج از مدینه که فرمودند همانا من از مدینه خارج شدم برای اصلاح مفاسد امت جدّم و برای امر به معروف و نهی از منکر و می‌خواهم سیره جدم و پدرم را زنده کنم» چیزی غیر از عقب‌گرد خواص و عوام از ارزش‌های دینی برداشت می‌شود؟ آیا خروج به منظور احیای سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام کاشف از انقطاع خواص جامعه از ذکر خدا و سیره نبویه نیست؟ آیا تعابیر امر به معروف و نهی از منکر، که از اهداف حرکت امام علیه السلام است، حاکی از ترک معروف و رواج منکر در میان مسلمانان بخصوص خواص آن‌ها نیست؟! اگر چنین نیست، پس خروج امام علیه السلام برای امر به معروف و نهی از منکر و احیای سیره پیامبر صلی الله علیه و آله چه توجیهی را برمی‌تابد؟

آنچه به وضوح از این کلمات نورانی امام استفاده می‌شود آن است که خواص جامعه در زمان آن امام، گرفتار چنین آسیب‌هایی بودند و گرفتاری در دام چنین آسیب‌هایی بود که یا آنها را از یاری امام بازداشت و یا در صف مقابل امام قرارشان داد.

- پرستش دنیا و ظواهر آن:

ملموس‌ترین عامل انحراف خواص در صحنه کربلا و بلکه در تاریخ بشریت، دنیاپرستی و بنده ظواهر دنیا شدن است و چنین امری موجب اعراض از حق است.

انسان بالفطره به معبود و معشوق خود ارادت دارد و این ارادت در آن حد از کمال و بلندی است که معبود و معشوق را بر هر چیز دیگر ترجیح می‌دهد؛ زیرا کمال خویش را در او می‌بیند. بدیهی است اگر معبود و معشوق آدمی، خدای تعالی باشد، جز به او و رضای او نمی‌اندیشد و اگر دنیا باشد، جایی برای عشق خدا و پرستش او باقی نمی‌ماند و نقطه انحراف همین جاست.

البته آنچه مورد مذمت قرار گرفته دنیاپرستی است نه خود دنیا و روایات متعددی بر این امر دلالت دارد. در لسان روایات «حب دنیا» اصل و اساس هر نافرمانی و سرآغاز هر گناهی دانسته شده است. از این رو، دنیاپرستی اصلی‌ترین لغزش خواص در هر عصری است که باید مورد توجه اکید مسلمانان قرار گیرد تا در دام آن گرفتار نشوند. در حادثه عاشورا نیز مهم‌ترین عامل انحراف خواص، دنیاپرستی و دل سپردن به ظواهر و جاه و مقام دنیا بود. نگاهی گذرا به موضع‌گیری طلحه و زبیر به عنوان دو صحابی رسول خدا، به حقیقت تلخ دنیاگرایی خواص دلالت دارد. این دو تن، از یاران پیامبر و از خواص بودند، اما پس از پیامبر ﷺ در معرکه انتخاب دین یا دنیا و حق یا باطل، حق را رها کردند و از خواص جبهه باطل شدند. مسعودی در مروج الذهب درباره دنیاگرایی این دو تن، چنین می‌نویسد: «در دوران عثمان، گروهی از صحابه به ساختن خانه‌ها و جمع ثروت پرداختند. زبیر بن عوام یکی از آنها بود. او خانه‌ای در بصره ساخت که تاکنون [سال ۳۳۲ ه. ق] معروف است. خانه‌هایی نیز در مصر و کوفه و اسکندریه بنا کرد. دارایی او بعد از وفاتش پنجاه هزار دینار، هزار اسب و هزار بنده و کنیز بود. طلحه نیز خانه‌ای در کوفه در محل کناسه ساخت که به دارالطلحتین معروف است. درآمد روزانه او از غلات عراق، هزار دینار بوده است. بعضی هم بیشتر گفته‌اند. او در ناحیه شراهه بیش از این درآمد داشت. خانه‌ای در مدینه ساخت که آن را با آجر و گچ و شیشه بنا کرده بود.»

بدیهی است این گونه غرق مظاهر دنیا شدن، از طلحه و زبیر، انسان‌هایی می‌سازد که پس از سابقه طولانی در دفاع از حق و پیامبر ﷺ، در مقابل حق قرار گرفته و با پشت کردن به وصایای پیامبر ﷺ بر علیه علی ﷺ لشکر به راه می‌اندازند.





در حادثه کربلا نمونه این دنیاپرستی، عمر بن سعد بود که عشق به دنیا و مقامات دنیوی او را به دین‌فروشی و مبارزه با فرزند پیامبر ﷺ کشاند. رهبر معظم انقلاب هم در این خصوص فرمودند: «وقتی که خواص طرفدار حق در یک جامعه - یا اکثریت قاطعشان - آن چنان می‌شوند که دنیای خودشان برایشان اهمیت پیدا می‌کند، از ترس جان، از ترس از دست دادن مال و [از دست] دادن مقام و پست، از ترس منفور شدن و تنها ماندن، حاضر می‌شوند حاکمیت باطل را قبول کنند و در مقابل باطل نمی‌ایستند و از حق طرفداری نمی‌کنند و جانشان را به خطر نمی‌اندازند. وقتی این طور شد - اولش با شهادت حسین بن علی علیه السلام با آن وضع، آغاز می‌شود و آخرش هم...»

مجله پاسخ: استاد برای اینکه سیر بحث حفظ شود یادآوری می‌کنم که داشتید عوامل انحراف خواص را بر می‌شمردید، فرمودید یک عامل دور شدن از معنویت بود، عوامل دیگری اگر وجود دارد، بفرمائید:

♦ عامل دوم عدم بصیرت نسبت به امور اجتماعی و سیاسی است یکی از ویژگی‌های خواص مثبت، بصیرت است. بصیرت یعنی روشن بینی، و به معنای قوه قلبی است که به نور قدس روشن باشد و با آن قوه، شخص حقایق و بواطن اشیاء را ببیند، همان طور که نفس به وسیله چشم، صور و ظاهر اشیا را می‌بیند. از این روی، عدم بصیرت، همان عدم ملکه روشن بینی است. عدم بصیرت بدترین و خطرناک‌ترین کوری است؛ چرا که کوری چشم دل است. حضرت علی علیه السلام فرمودند:

«ذهاب البصر خیر من عمی البصيرة»؛ نداشتن چشم از کوردلی و نداشتن بصیرت بهتر است.

در روایتی دیگر حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «فقد البصر اهون من فقد البصيرة»؛ نایبایی آسان‌تر از کوردلی است.

یکی از عوامل انحراف خواص در صحنه کربلا، عدم بصیرت بود؛ یعنی آنچه باعث شد تا سیدالشهدا علیه السلام به شهادت برسد و اهل بیت او با آن وضع به اسارت بروند، و سایر ظلم‌ها و جنایاتی که به وقوع پیوست، ناشی از بی‌بصیرتی خواصی بود که در زمان امام حسین علیه السلام و در صحنه کربلا حاضر بودند و نتوانستند حق را از باطل تمییز



دهند. بدیهی است مراد از بصیرت، روشن‌بینی و آگاهی قلبی‌ای است که انسان را به خدا نزدیک کند نه مطلق آگاهی و دوراندیشی و داشتن رأی صائب؛ چرا که بین بصیرت و رأی صائب داشتن، نسبت عموم و خصوص مطلق برقرار است و می‌توان گفت: هر بصیری (به معنای یاد شده) از حسن رأی و نظر صائب قطعاً برخوردار است، اما این‌گونه نیست که هر کسی - مثلاً - دارای حسن رأی بود، بصیر هم باشد؛ زیرا ممکن است از قدرت تصمیم‌گیری و حسن رأی برخوردار باشد، اما نه تنها او را به خدا نزدیک نکند، بلکه در مقابل خدا قرار گیرد و آن زمانی است که در عین اینکه متصف به این صفت است، اما از آن، در جبهه مقابل حق استفاده می‌کند، چنان که عمروبن عاص از زیرکی و حسن رأی برخوردار بود، ولی در کنار معاویه به مقاتله با حضرت علی علیه السلام پرداخت و این نبود مگر از عدم بصیرت او.

از جمله کسانی که می‌توان او را جزء خواص منفی حاضر در صحنه کربلا به حساب آورد، قره‌بن قیس حنظلی است. وی علی‌رغم شهرتش به حسن رأی، چون از فیض بصیرت محروم بود، نتوانست خود را از عمر سعد کنار کشیده و به حق ببیند؛ آنجا که از طرف عمر سعد مأمور شده بود از امام علیه السلام بپرسد که برای چه به اینجا آمده است. حبیب‌بن مظاهر گفت: او مردی موسوم به حسن رأی است و من گمان نمی‌کردم که او داخل لشکر عمر سعد شود. در هر صورت، پس از ابلاغ پیام عمر سعد و اخذ جواب از امام علیه السلام، حبیب‌بن مظاهر به او رو کرد و گفت: وای بر تو ای قره! از این امام بحق روی می‌گردانی و به سوی ظالمان می‌روی؟ بیا و یاری کن این امام را که به برکت پدران او هدایت یافته‌ای. آن شقاوتمند گفت: پیام ابن سعد را ببرم و بعد از آن با خود فکر می‌کنم تا ببینم چه صلاح است. آخر الامر هم برنگشت و البته از این افراد در میان کوفیان کم نبودند.

عامل سوم تعصبات قبیله‌ای پس مانده از جاهلیت بود:

تعصب از حیث لغت، جانب‌داری کردن است؛ یعنی حمایت از کسی که متعصب نسبت به او علاقه و ارادتی دارد. از این‌رو، هر تعصبی مردود نیست؛ چرا که تعصب اگر عقلایی و بر حق باشد، امری معقول و پسندیده است، اما اگر وجهه عقلایی



نداشته باشد و به واسطه آن باطل بر حق ترجیح داده شود، امری ناپسند و مورد مذمت عقل و شرع است. تعصبات قبیله‌ای جاهلی نیز از این قسم است. امام زین‌العابدین علیه السلام در زمینه این نوع تعصبات می‌فرماید: «عصبیتی که صاحبش به واسطه آن گنه‌کار می‌شود آن است که کسی بدان قوم خود را از نیکان قوم دیگر بهتر بداند، ولی دوست داشتن قوم خود عصبیت نیست، بلکه اگر کسی قوم خود را بر ستم کمک کند، آن از جمله عصبیت است.»

«پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، با احیای ارزش‌های جاهلی، دوباره تعصب‌های نژادی و قبیله‌ای جان گرفت و ارزش‌های الهی قربانی ارزش‌های جاهلی شد. در سقیفه مسائل نژادی و ناسیونالیستی حرف اول را زد. در شورای شش نفری عمر، مسئله نژاد تعیین‌کننده بود. در حکومت عثمان بستگان پدری او حرف اول را می‌زدند و راز لغزش برخی از کارگزاران امام علی علیه السلام نیز همین بود.» در قضیه عاشورا نیز تعصبات جاهلانه قبیله‌ای در میان خواص و سران لشکر کوفه، بسیار مشهود است. در کوفه کم نبودند سران و بزرگان قبایلی که طرفدار معاویه و یزید بودند و به واسطه همین تعصب جاهلانه قومی، بسیاری از این قبایل به آن‌ها اقتدا کردند. گواه روشن بر اینکه تعصب‌گرایی جاهلانه، عاملی مهم در انحراف خواص و پیروی از آنها در صحنه کربلا بوده است، آن است که روز نهم محرم وقتی شمر ملعون دید که عمر سعد مہیای قتال است، قصد کرد که حضرت عباس علیه السلام و برادرانش را از راه قومی‌گری تحریک کرده و به لشکر عمر سعد ملحق کند، از این‌رو، با صدای بلند گفت: «کجایند فرزندان خواهر من عبدالله و جعفر و عثمان و عباس؟» چرا که مادر این چهار برادر ام‌البنین، از قبیله بنی‌کلاب بود که شمر ملعون نیز از این قبیله بود؛ شمر می‌خواست بگوید: شما از قبیله ما هستید، بدین روی باید به ما ملحق شوید و از همین جهت هم در امانید، که با پاسخ کوبنده حضرت عباس روبه‌رو شد؛ که بریده باد دست‌های تو و لعنت باد بر امانی که تو برای ما آوردی...

مجله پاسخ: جناب استاد! به نظر می‌رسد که در حادثه عاشورا خواص با بصیرت و از جان گذشته‌ای هم بودند که برای روشنگری و پیش‌گیری از این حادثه جانگذار و جنایت بزرگ، تلاش کرده و حتی جان خود را در این راه فدا کردند. در متن حادثه عاشورا می‌توان به حربن‌یزید ریاحی و زهیربن‌قین اشاره کرد که از سرشناسان کوفه بوده و در موقع حساس نقش آفرینی کردند. پس از حادثه عاشورا هم شخصیت‌های مهمی چون مختاربن ابی‌عبید ثقفی و سلیمان‌بن‌صرد خزاعی و دیگران علم مبارزه را برداشته و برای خونخواهی امام شهید و یاران مظلومش به قیام‌های بزرگی دست زدند. به نظر حضرت‌تعالی چه شد که این خواص جسارت پیدا کرده و تا مرز شهادت حاضر به سکوت و معامله با جریان نامشروع حاکم نشدند؟

♦ در واقع نهضت عاشورا، در راه احیای دین و ویران کردن اساس ظلم در نوع خود بی‌نظیر است، این قیام منشأ تأثیرات عمده‌ای در نحوه عملکرد خواص، بلکه قاطبه مسلمانان در حوزه‌های مختلف مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، حکومتی و سیاسی بوده است. عمده نهضت‌هایی که پس از حادثه عاشورا به وقوع پیوستند، متأثر از قیام امام حسین علیه‌السلام بوده‌اند؛ چرا که پیش از هر کس، خواص و سران این نهضت‌ها، متأثر از حادثه عاشورا بودند. بررسی تأثیر این قیام الهی بر فکر و عمل خواص که موجب پیدایش قیام‌های گوناگونی بوده بسیار مهم و جالب است، که من به برخی از آنها اشاره می‌کنم:

اولین مبارزه آشکار پس از شهادت حسین بن علی علیه‌السلام با والی کوفه و حکومت یزید را می‌توان مبارزه علنی یکی از خواص و بزرگان شیعه به نام عبدالله‌بن‌عقیف ازدی دانست؛ چراکه پس از شهادت امام حسین، ابن‌زیاد ملعون بر منبر کوفه نشست و به نکوهش خاندان پیامبر و سیدالشهدا علیه‌السلام پرداخت. عبدالله‌بن‌عقیف با شدت و جسارت تمام، پاسخ او را داد و در حالی که ابن‌زیاد مست پیروزی ظاهری خود بود و بر اریکه ظلم و عداوت با پیامبر نشسته بود، او را در ملاء عام مفتضح کرد. به همین دلیل، ابن‌زیاد دستور داد او را دستگیر کنند. او در حالی که نابینا بود با راهنمایی دخترش مبارزه دلیرانه‌ای را آغاز کرد تا اینکه او را دستگیر کردند و به شهادت رساندند. شجاعت و بی‌باکی او در دفاع از حق و خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و فریادگری او بر علیه ظلم



و بی‌دینی، نسیمی بود که از شجاعت و بی‌باکی حضرت سیدالشهدا علیه السلام در دفاع از حق و مبارزه تمام عیار با دستگاه ظلم امویان به او رسیده بود. نقش عبدالله بن عقیف به عنوان یکی از خواص شیعه و زهاد روزگار کوفه، آن‌چنان بود که عوام حاضر در مسجد از او متأثر شده و اولین بذره‌های مخالفت با دستگاه اموی در دل آن‌ها کاشته شد.

۲. قیام مردم مدینه و واقعه حره:

یکی از پیامدها و تأثیرات عاشورا بر عملکرد خواص پس از شهادت امام حسین علیه السلام عاشورا قیام حره یا قیام مردم مدینه است؛ چرا که علت پیدایش آن در مرتبه اول، ظلم‌ستیزی امام حسین علیه السلام بود. این قیام مشتمل بر پیامی گران‌سنگ بود و آن اینکه برای از بین بردن دستگاه ظلم و کفر حتی از جان خود و فرزندان خود باید گذشت و رنج و غم اسارت اهل‌بیت علیهم السلام را متحمل گردید. و در مرتبه دوم، افشاگری‌های اهل‌بیت علیهم السلام و اقامه عزای مدینه و انقلاب روحی بود که حضرت زینب علیها السلام در کوفه و شام پدید آورد. در تاریخ آمده است که پس از شهادت امام حسین علیه السلام ظلم و جور یزید فزونی یافت و آشکارتر گردید. آن‌هایی که از اوضاع مطلع بودند [خواص] مردم را از وضعیت نامیمون یزید و حکام او آگاه کردند. مردم همه با روحیه طاغوت‌ستیزی که از نهضت عاشورا دریافت کرده بودند، اقدام کرده و عثمان بن محمد بن ابی‌سفیان والی آن زمان مدینه را و مروان بن حکم و سایر امویان را از مدینه بیرون کردند. در حالی که امام سجاد علیه السلام در مدینه بودند، مردم با عبدالله بن حنظله بیعت کردند. خبر به یزید رسید و او سپاهی بزرگ را به فرماندهی مسلم بن عقبه به مدینه فرستاد. وقتی به سنگستان مدینه - که معروف به حره واقم است - رسیدند، اهل مدینه برای دفع آنان از شهر خارج شدند و بین آن دو جنگ سختی در گرفت. جماعت بسیاری از مدینه کشته شدند تا اینکه تاب مقاومت برای آن‌ها نماند، از این‌رو، به مدینه گریختند و به روضه مطهره حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پناه بردند. لشکر شام نیز وارد مدینه شدند و با اسب‌های خود داخل روضه منوره شدند و اسب‌های خود را در مسجد جولان دادند و چنان از مردم کشتند که روضه و مسجد پر از خون شد.





از خواصی که در آگاه کردن مردم و راه‌اندازی این قیام، تأثیر بسزایی در بین توده مردم داشتند، منذر بن زبیر بن عوام، عبدالله بن ابی عمرو مخزومی و عبدالله بن حنظله غسیل‌الملائکه هستند؛ چرا که وقتی از طرف حاکم مدینه، عثمان بن محمد بن ابی‌سفیان، به نمایندگی از طرف مردم مدینه به دمشق فرستاده شدند تا از نزدیک خلیفه جوان (یزید) را ببینند و از مرحمت‌های او بهره‌مند شوند تا در بازگشت به مدینه مردم را به اطاعت از حکومت وی تشویق کنند، به هنگام برگشتن از شام و دیدن بی‌دینی و فساد و فحشا و سگ‌بازی و شراب‌خواری یزید، با ذکر موارد فسق یزید، مردم را بر علیه او شوراندند. عبدالله بن حنظله گفت: «من از نزد شخصی برگشته‌ام که اگر هیچ کس با من یاری و همکاری نکند با همین چند پسرم به جنگ او خواهم رفت... به دنبال این جریان مردم مدینه با عبدالله پسر حنظله بیعت کردند و حاکم مدینه و بنی‌امیه را از شهر بیرون کردند.»

نکته قابل توجه آنکه قیام مردم مدینه هرچند متأثر از انقلاب امام حسین علیه السلام علیه بی‌عدالتی و ستمگری رژیم فاسد اموی شکل گرفت و عناصر آن از انصار و شاخه‌های مختلف قریش تشکیل می‌شد و اگر چه عناصر اصلی آن شیعی بودند، اما قیامی شیعی نبود؛ چرا که رهبری شیعه علی بن‌الحسین علیه السلام نسبت به آن بی‌تفاوت بود و در تبع ساکن بود.

یکی از ناب‌ترین نهضت‌های شیعی قرن اول قیام توأبین بود. توأبین کسانی بودند که علی‌رغم دعوت از امام حسین علیه السلام، در کارزار عاشورا به یاری آن حضرت نپرداختند. از این‌رو، به شدت خود را ملامت می‌نمودند. امام که به دعوت آن‌ها به عراق آمده بود، در کنار شهر آنان به شهادت رسید و آن‌ها از جا تکان نخوردند. این گروه احساس کردند که ننگ این گناه از دامن آن‌ها شسته نخواهد شد، مگر آنکه انتقام خون امام حسین را از قاتلان او بگیرند و یا در این راه کشته شوند. به دنبال این فکر بود که شیعیان نزد پنج تن از رؤسای خود یعنی سلیمان بن‌صرد خزاعی، مسیب بن‌نجده فزاری، عبدالله بن سعد بن نفیل آزدی، عبدالله بن وال تمیمی و رفاعه بن‌شداد بجلي، رفتند و در منزل سلیمان اجتماع تشکیل دادند... به دنبال این اجتماع، سلیمان بن‌صرد جریان را به سعد بن‌حذیفه بن‌یمان و شیعیان دیگر نوشت و از آنان یاری خواست. آنان نیز دعوت سلیمان را پذیرفتند. جنبش توأبین در سال شصت و یک هجری آغاز شد... تا آنکه



شب جمعه پنجم ربیع الثانی ۶۵، نخستین شعله قیام زبانه زد. در آن شب توابین به سوی تربت پاک امام حسین علیه السلام روانه شدند [و گریه و زاری و توبه کردند سپس] قبور شهدا را ترک گفته و به سمت شام حرکت کردند و در سرزمینی به نام عین الوردیه با سپاه شام که فرماندهی آن را عبیدالله بن زیاد به عهده داشت، روبه رو شدند و پس از سه روز نبرد سخت، سرانجام شکست خوردند و سران انقلاب به جز رفاعه به شهادت رسیدند.

مجله پاسخ: به نظر می‌رسد قیام توابین پس از قیام مختار، مهم‌ترین قیامی است که متأثر از قیام عاشورا پدید آمد؛ این گروه از جان گذشته و شیدا اندیشه سیاسی خاص و زمینه‌های فکری و عاطفی ویژه‌ای برای قیام و مبارزه علیه حکومت یزید داشتند. به نظر حضرت تعالی، شاخص اندیشه سیاسی و مهم‌ترین مؤلفه‌های روان‌شناختی قیام توابین چیست؟

♦ به طور اجمال، مهم‌ترین شاخص اندیشه سیاسی توابین درباره رهبری سیاسی امت اسلامی «واگذاری حکومت به خاندان رسول‌الله» بود که عزت و مقام آنان سبب شده خداوند شیعیان را از نعمت و شرافت برخوردار سازد؛ زیرا هنگامی که توابین با شامیان روبه رو شدند، آنان را به پیروی از خاندان پیامبر فراخواندند، چون که آنان برای حکومت بر بنی‌امیه شایسته‌تر بودند. البته به نظر می‌رسد که عوامل روانشناختی در پیدایش قیام توابین بیش از عوامل سیاسی دخالت داشت. این گروه در یاری امام شهید تعلل کرده و برخی هم خود در میدان کربلا در لشکر عمر سعد حاضر شده بودند و از این رو شهادت جانگداز امام و یارانش بسیار روحیه آنان را متأثر کرده بود. آنچه از عوامل روانشناختی در پیدایش نهضت توابین به نظر می‌رسد را می‌توان در چند عامل خلاصه کرد:

۱. احساس گناه و عذاب وجدان

انقلاب حسین علیه السلام، بخصوص نقطه پایان این انقلاب در سرزمین کربلا، علاوه آثار ذکر شده اثر دیگری نیز داشت و آن عبارت از ایجاد احساس گناه و بیداری وجدان در کلیه افرادی بود که می‌توانستند به یاری حسین بشتابند و نشتافتند... این احساس گناه دو جنبه داشت: از یک طرف، گناهکار را به جبران گناه و جرم خود وادار می‌کرد و از طرف دیگر، کینه و عداوت مسببان ارتکاب چنین گناه را به دل می‌گرفتند و این همان پدیده‌ای است که پس از انقلاب حسین علیه السلام در میان ملت مسلمان آشکارا به چشم می‌خورد.

این احساس ندامت از گناه و شوق به جبران خطا، در سخنان، نامه‌ها و خطبه‌های توابین موج می‌زند. همین روحیه بود که آن‌ها را در شب عملیات علیه یزید به کربلا و تربت پاک حضرت سیدالشهدا علیه السلام و سایر شهیدان کشاند و آنجا با استغفار و ریختن اشک ندامت و عهد بستن بر خونخواهی امام علیه السلام و شهیدان کربلا، روحیه مبارزه‌طلبی خویش را تقویت کردند و این نبود جز تأثیر شهادت امام علیه السلام بر خواص و عوام توابین.

۲. بریدن از دنیا و شوق شهادت

یکی دیگر از درس‌ها و تأثیرهای نهضت عاشورا بر فکر خواص در نهضت توابین و بلکه همه نهضت‌های شیعی و غیرشیعی، اهمیت حفظ دین است. قهراً در سایه چنین تفکری است که آنچه با حفظ دین و آموزه‌های آن مغایر است باید کنار زده شود. یکی از آسیب‌های خواص جبهه حق که باعث شد علی علیه السلام خانه‌نشین شده و حسین علیه السلام یاری نشود، راحت‌طلبی و اسیر مظاهر دنیوی شدن خواص بوده است. هر چند خون حضرت سیدالشهدا علیه السلام غریبانه بر زمین ریخته شد، اما این حقیقت را برای همگان، از خواص گرفته تا عوام، براین باورند که برای حفظ دین و احیای آن باید به مظاهر دنیوی پشت پا زد و از راحت‌طلبی گریزان بود، وگرنه باید در هاله‌ای از پریشانی و پشیمانی به دلیل عدم نصرت دین خدا و امام معصوم علیه السلام اشک ندامت ریخت. در سایه همین رویکرد از تأثیر قیام امام علیه السلام بود که توابین اساس جنبش خود را بر بازگشت از گناه، خونخواهی خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله، پشت پا زدن به تمامی مظاهر دنیوی و شهادت خواهی برای رضایت خداوند قرار دادند.

مجله پاسخ: استاد! بنابه گزارش‌های تاریخی مهم‌ترین قیامی که پس از حادثه عاشورا و در خونخواهی امام شهید در میان شیعیان کوفه پدید آمد، قیام مختاربن‌ابی‌عبید ثقفی است. به نظر حضرت‌عالی ماهیت قیام مختار و عوامل پیدایش و تمایزهای آنچه بود؟
♦ یکی از قیام‌هایی که متأثر از قیام عاشورا بود، قیام مختاربن‌ابی‌عبیده ثقفی است که به منظور انتقام خون امام حسین علیه السلام از قاتلان آن حضرت در سال شصت و شش هجری واقع شد.





می‌توان نطفه این قیام را از سال شصت و چهار هجری، پنج ماه پس از مرگ یزید دانست؛ مختار چون آمادگی مردم عراق برای قیام و انقلاب برضد بنی‌امیه و بی‌میلی آنها را نسبت به حکومت عبدالله بن زبیر شنید، رهسپار کوفه گردید و فعالیت خود را آغاز کرد. مختار دعوت خود را وابسته به محمد بن حنفیه فرزند امیرمؤمنان معرفی کرد و همین مطلب باعث اطمینان مردم به حرکت وی شد. او شعار خود را «یا لثارات الحسین» (پیش به سوی انتقام‌گیری خون حسین) قرار داد و این موضوع عراقیان را به تأمین اهداف خویش امیدوار می‌کرد... مختار قاتلان امام حسین علیه السلام را سخت مورد تعقیب قرار داد و به هلاکت رسانید.

آنچه از شعار «یا لثارات الحسین» استفاده می‌شود، آن است که هدف اصلی مختار از قیام بر علیه حکومت غاصب و ظالم امویان، انتقام‌گیری خون حسین علیه السلام از قاتلان او بوده است، اما نکته‌ای که اینجا به ذهن می‌آید آنکه چرا مختار و دیگر خواص همفکر او به دادخواهی از قاتلان امام پرداختند و چه امری منشأ پیدایش چنین تفکری در آنها شد؟ با دقت در حوادث عاشورا و تنها گذاشتن امام پس از دعوت کردن او و نیز کشتن او به گونه‌ای که «صار قتیلاً غریباً مظلوماً عطشاناً» و از طرفی، اسارت اهل بیت و افشاگری‌های امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام در کوفه و شام بر علیه سیاست دستگاه اموی و برپایی مجالس عزاداری در شام، بیان‌کننده امری عظیم یعنی مظلومیت امام علیه السلام و اهل بیت اوست. بدیهی است تأثیر مظلومیت امام بر همگان از سویی و تأثیر دفاع او از دین خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله از سوی دیگر، دو عامل مهم تأثیرگذار بر خواص، پس از حادثه عاشورا از جمله مختار و دیگر سران لشکر او بود و این بود که مختار با جمع کردن این دو عامل تأثیرگذار در شعار «یا لثارات الحسین» به خونخواهی آن امام شهید قیام کرد.

مجله پاسخ: در خاتمه این گفت‌وگو اگر صلاح بدانید و به جمع‌بندی مطالب گفته شده و نتایج و عبرت‌های این موضوع اشاره‌ای داشته باشید، بهره کامل را خواهیم برد.

♦ آنچه بیان شد در واقع نگاهی به جریان‌های تأثیرگذار در واقعه عاشورا بود که با مفهوم‌شناسی دو مفهوم کلیدی خواص و عوام آغاز و به بررسی نقش خواص در شکل‌گیری حوادث بزرگ و کلان اجتماعی، تاریخی و... و کیفیت این تأثیرگذاری پرداخته شد.

در همین راستا موضع‌گیری‌ای مختلف خواص منفی در قبال حقانیت حرکت امام‌ع‌السلام و قیام او مورد توجه قرار گرفت و بحث آسیب‌شناسی موضع‌گیری‌های منفی و غیرواقعی مطرح خواص منفی مورد توجه قرار گرفت و پس از تحقیق و برای عوامل انحراف خواص در جریان واقعه عاشورا، تأثیرگذاری شهادت امام و قیام عاشورا بر خواص در مقطع زمانی پس از عاشورا که منجر به قیام‌های مختلف توسط خواص گردید، مورد بحث قرار گرفت اما عبرت‌ها و درس‌های این جریان‌شناسی تحلیل محور از نتایج مهمی است که همه افراد جامعه از خواص تا عوام باید آنها را مورد توجه قرار داده تا از انحرافات که دامنگیر خواص دوران امام حسین‌ع‌السلام شد به‌گونه‌ای که آنها را از یاری او بازداشت و یا در مقابل قرار داد، در امان بمانیم.

خواص امروز ما باید بدانند و فراموش نکنند که عوامل انحراف مختص به برهه زمانی خاص نیست بلکه در هر مقطع زمانی تهدیدی جدی در مسیر هدایت و سعادت انسان‌ها خصوصاً خواص است و خواص در هر زمانی می‌توانند در دام آنها گرفتار آید. خواص امروز ما باید با موقعیت‌شناسی صحیح به بایدها و نبایدها در مسیر اعتلای نظام اسلامی توجه تام داشته باشند و به اساس وظیفه‌ای از ناحیه شرع و عقل در خصوص حفظ حکومت دینی و نظام اسلامی و اقتدار آن به دوش آنها گذاشته شده عمل نمایند تا بعدها گرفتار ندامت و خسران نگشته و مورد مؤاخذه قرار نگیرند.

مجله پاسخ: استاد از اینکه گفتگو با مجله پاسخ را پذیرفتید و پاره‌ای از وقت گرانسنگ خودتان را در اختیار ما و خوانندگان مجله قرار دادید، صمیمانه سپاسگزاریم!



